

مناقشه دریای چین جنوبی از منظر فرهنگ استراتژیک (2002-2021)

سید محمدکاظم سجادیپور¹

احسان محمدی²

چکیده

افزایش قدرت چین در عرصه بین‌المللی و عدم تطابق الگوهای رفتاری این کشور با نظریات واقع‌گرا از سویی و وجود سنت استراتژیک ریشه‌دار و تداوم فرهنگی چین در هزاره‌های گذشته از سویی دیگر، موجب شده تا مطالعه مؤلفه‌های فرهنگی، اهمیتی محوری در فهم سیاست خارجی این کشور پیدا کند. با توجه به اهمیت مؤلفه‌های فرهنگی در سیاست خارجی چین، سؤال این پژوهش آن است که فرهنگ استراتژیک چین چگونه بر سیاست خارجی این کشور در قبال مناقشه دریای چین جنوبی تأثیرگذار بوده است. فرهنگ استراتژیک چین، فرهنگی دوگانه است که در آن گرایش به استفاده از ابزارهای نظامی و غیرنظامی به صورت توأمان وجود دارد؛ این به این معنا است که فرهنگ استراتژیک چین مطلقاً صلح‌طلب یا جنگ‌طلب نیست. تا پیش از آغاز رهبری شی جین‌پینگ، نیاز به محیطی کم تنش جهت پیشبرد توسعه اقتصادی موجب شد تا شعارهایی با بنمایه‌های کنفوسیوسی همچون توسعه صلح‌آمیز توسط رهبران این کشور مطرح و پیگیری شود؛ اما با آغاز رهبری شی جین‌پینگ، قدرت نظامی و قدرت اقتصادی اهمیتی هم‌تراز در سیاست خارجی این کشور پیدا کردند. این امر با توجه به افزایش تحرکات نظامی چین در دریای چین جنوبی، در رویکرد جدید چین در قبال مناقشه ظهور و بروز پیدا کرد.

واژگان کلیدی:

فرهنگ استراتژیک، دریای چین جنوبی، کنفوسیوسیسیم، نظامی باوری، شی جین‌پینگ.

مقدمه

درجه مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش مقاله: 1401/12/01

تاریخ دریافت مقاله: 1401/11/01

1. استاد دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران smksajjad@yahoo.com

2. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای شرق آسیا، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران،

ایران ehsaniti@gmail.com

از زمان اجرای سیاست درهای باز در سال 1978، اقتصاد چین به طور متوسط شاهد رشد 9 تا 10 درصدی در اقتصاد خود بوده است. رشد اقتصادی چین با افزایش هزینه‌های نظامی این کشور همراه بوده و از سال 1997، هزینه‌های نظامی این کشور به طور متوسط سالانه 15/9 درصد رشد داشته است که چین را بعد از آمریکا در مرتبه دوم «هزینه نظامی»^۱ قرار داده است. از دهه 1980، بحث جذابی در میان محققان روابط بین‌الملل در جریان است که آیا «ظهور چین»^۲ و تبدیل شدن این کشور به یک قدرت بزرگ، مسیر صلح‌آمیزی را دنبال خواهد کرد یا وارد مسیر جنگ و درگیری خواهد شد؟ رهبران چین در دهه 80 میلادی برای پاسخ به این پرسش، مفهوم توسعه صلح‌آمیز^۳ را مطرح کردند. بر این مبنا، رشد اقتصادی، تأثیری در سیاست خارجی این کشور نخواهد داشت و دولت چین بدون توسل به اقدامات تهاجمی و تجدیدنظرطلبانه به سمت توسعه حرکت خواهد کرد. در تدوین این سیاست، رهبران چین به ارزش‌های کنفوسیوسی به‌عنوان هنجار اصلی تشکیل‌دهنده این رویکرد اشاره کرده‌اند. برخلاف رهبران چین، نظریه‌پردازان واقع‌گرایی چون مرشایمر معتقدند که چین در تلاش است تا با به حداکثر رساندن قدرت، خود را تبدیل به یک هژمون منطقه‌ای کند و در نهایت موقعیت مسلط ایالات متحده در نظام بین‌الملل را با چالش روبه‌رو کند؛ اما تحلیل مرشایمر و عموم واقع‌گرایان از ظهور چین، مبتنی بر دیدگاهی از روابط بین‌الملل است که بر مبنای تجربه تاریخ روابط بین‌الملل در اروپا شکل گرفته است و اعمال این تجربه اروپایی بر منطقه شرق آسیا، لزوماً نمی‌تواند منطبق بر واقعیت‌های این منطقه باشد.

مناقشه دریای چین جنوبی را می‌توان به‌عنوان یک مورد مطالعه^۴ مناسب برای تحلیل سیاست خارجی چین مورد بررسی قرار داد؛ چرا که این منطقه از حیث ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی از اهمیت ویژه‌ای برای چین برخوردار است. این اهمیت تا جایی است که می‌توان ادعا کرد تداوم رشد اقتصادی چین به امنیت این منطقه وابسته است؛ به همین جهت در پژوهش پیش رو تلاش می‌شود تا با بررسی سیاست خارجی این کشور در دریای چین جنوبی، گرایش‌های تجدیدنظرطلبانه یا توسعه محورانه چین به محاق آزمون گذاشته شود. مقاله حاضر تلاش دارد تا تأثیرگذاری فرهنگ استراتژیک چین بر سیاست خارجی این کشور در دریای چین را مورد مطالعه قرار دهد. در واقع سؤال اصلی مقاله حاضر این است که فرهنگ استراتژیک چین چگونه بر سیاست خارجی این کشور در مناقشه دریای چین

-
1. Military expenditure
 2. China rising
 3. Peaceful development
 4. Case study

جنوبی، بین سال‌های 2002 تا 2022 تأثیرگذار بوده است؟ در پاسخ به این پرسش، فرضیه این مقاله ناظر بر این است که فرهنگ استراتژیک چین متشکل از دو پارادایم کنفوسیوسی و نظامی باور است. پارادایم کنفوسیوسی با تأکید بر استفاده حداقلی از ابزار نظامی، در صدد حل مناقشات از مسیر صلح‌آمیزی است و پارادایم «نظامی باور» با برداشت «حاصل جمع صفر و یک» از مناقشات بین‌المللی، استفاده از ابزار نظامی را توصیه می‌کند. رهبران چین، حاملان این فرهنگ استراتژیک دوگانه‌اند.

با شروع رهبری دنگ شیائوپینگ، رهبران چین با توجه به نیاز به توسعه اقتصادی و صلح پایدار، عمدتاً از آموزه‌های کنفوسیوسی برای تبیین سیاست خارجی استفاده کردند؛ این رویکرد با آغاز رهبری شی جین‌پینگ تغییر کرد و نظامی باوری اهمیت بیشتری در سیاست خارجی این کشور پیدا کرد. در پاسخ تلاش شده است تا با استفاده از نظریه سازهانگاری، رویکرد فرهنگ استراتژیک و همچنین روش توصیفی تحلیلی به این سؤال پاسخ داده شود. این مقاله بر این مفروض استوار است که فرهنگ استراتژیک متشکل از عناصر غیرملموسی است که محیط¹ تصمیم‌گیری نخبگان سیاسی را شکل می‌دهد. نخبگان سیاسی در این محیط با ارزش‌ها، اهداف ملی، محیط استراتژیک و محدودیت‌های قدرت ملی آشنا می‌شوند. صورت‌بندی مقاله در قالب سه بخش انجام خواهد شد که در بخش نخست به توضیح فرهنگ استراتژیک چین و پارادایم کنفوسیوسی و نظامی باور خواهیم پرداخت. در بخش دوم به بررسی سیاست خارجی چین در قبال مناقشه دریای چین جنوبی و فرازوفرودهای آن خواهیم پرداخت، در بخش سوم، تأثیر فرهنگ استراتژیک چین در سیاست خارجی این کشور را تحلیل خواهیم کرد و در نهایت جمع‌بندی یافته‌های پژوهش ارائه خواهد شد.

موضوع اصلی نظریه فرهنگ استراتژیک، توضیح عوامل فرهنگی مؤثر در انتخاب استراتژی‌ها و بررسی چگونگی استفاده از زور است. فرهنگ استراتژیک در صدد تبیین این موضوع است که چرا کشورها با ساختارهای مادی مشابه، استراتژی‌های متفاوتی را در پیش می‌گیرند. در چارچوب فرهنگ استراتژیک، شیوه‌گرایی دولت‌ها به استفاده از نیروی نظامی و جایگاه نیروهای نظامی در منازعات بین‌المللی مشخص می‌شود. اولین بار جک سنایدر بود که در سال 1977 موضوع فرهنگ را وارد قلمرو مطالعات امنیتی کرد. او اولین بار فرهنگ استراتژیک را برای تفسیر استراتژی نظامی و هسته‌ای شوروی مورد استفاده قرار داد. سنایدر معتقد بود نخبگان هر کشوری، فرهنگ استراتژیک منحصر به فردی برای اندیشیدن درباره

مسائل نظامی و سیاسی دارند. فرهنگ استراتژیک منحصر به فرد به دلیل تفاوت در فرآیند جامعه‌پذیری و تفاوت در باورها و اعتقادات است که منجر به الگوهای رفتاری متفاوتی خواهد شد. فرهنگ استراتژیک با تأثیرگذاری بر درک بازیگران از عوامل مادی (مانند قدرت نظامی، اقتصاد یا توازن قدرت) محدودیت‌هایی را برای تصمیم‌سازان دولتی ایجاد می‌کند. در چنین شرایطی انجام برخی اقدامات به جهت عدم مطابقت با هنجارهای فرهنگ استراتژیک غیرممکن تلقی می‌شوند و در مقابل برخی دیگر از اقدامات به دلیل مطابقت با هنجارهای فرهنگ استراتژیک مشروع تلقی می‌شوند. با این اوصاف روشن است که یکی از چارچوب‌های نظری مناسب برای بررسی فرهنگ استراتژیک، نظریات سازه‌انگاره است.

سازه‌انگاران بر اهمیت ساختارهای هنجاری و فکری در کنار ساختارهای مادی تأکید می‌کنند و معتقدند که فهم این موضوع که چگونه ساختارهای غیرمادی، هویت‌های کنشگران را مشروط می‌کنند، اهمیت دارد. آن‌ها ضمن تأکید بر تبیین چگونگی شکل‌گیری منافع، هویت‌های اجتماعی افراد یا دولت‌ها را در کانون توجه خود قرار می‌دهند؛ چنین فهمی از عرصه روابط بین‌الملل، قرابت زیادی با مفهوم فرهنگ استراتژیک دارد و می‌تواند زمینه‌ای نظری برای فهم نقش تکوینی آن نیز محسوب شود. از سویی دیگر رابطه تنگاتنگی بین نظریه سازه‌انگاری و رویکرد فرهنگ استراتژیک، برای تحلیل سیاست خارجی چین وجود دارد. چراکه اولاً، سیاست خارجی چین را نمی‌توان بدون ایده‌ها و تجربیات تاریخی این کشور تحلیل کرد؛ ثانیاً برخلاف اکثر کشورهای غربی که عموماً تصمیم‌گیری بر اساس محاسبات عقلانی انجام می‌شود، در کشورهای آسیایی، نظیر چین، سنت و فرهنگ از اهمیت بالایی برخوردارند؛ به همین جهت سیاست چین در مناقشه دریای چین جنوبی را نمی‌توان از سنت و فرهنگ آن مجزا دانست. البته این بدان معنا نیست که کشورهای آسیایی تنها بر اساس محاسبات غیرمنطقی تصمیم می‌گیرند؛ بلکه به این معنا است که تأثیر فرهنگ بر سیاست‌گذاری بسیار بیشتر از سایر کشورها است، اگرچه دولت‌ها منطقی رفتار می‌کنند.

فرهنگ استراتژیک چین

چین یکی از غنی‌ترین فرهنگ‌های حکومت‌داری در جهان را دارد که صدها نسل از نخبگان سیاسی این کشور با درس‌های آموخته شده از آن، به اداره امپراتوری پهناور چین مبادرت ورزیده‌اند. اگرچه تا سال 1988 از واژه فرهنگ استراتژیک در رابطه با چین استفاده نشده بود، اما ایده مرسوم درباره فرهنگ استراتژیک چین این بود که فرهنگ کنفوسیوسی

مهم‌ترین بعد از تفکر استراتژیک چین را تشکیل می‌دهد. طرفداران این ایده، معتقد بودند که چین برای مقابله با دشمن بیشتر به ایجاد هارمونی و استفاده از ابزارهای دفاع ایستا تمایل دارد. این گروه از پژوهشگران با تأکید بر کتاب هنر جنگ معتقد بودند که چینی‌ها عموماً از حيله‌ها جنگی و فنون جنگ روانی در صحنه نبرد استفاده می‌کنند و از این طریق از تقابل مستقیم با دشمن اجتناب می‌کنند. بازتاب کتاب هنر جنگ سان تزو و اصول کنفوسیوس‌سیسم تصویری از چین در غرب ساخت که بر اساس آن، این کشور در استفاده از زور و قدرت نظامی بسیار محافظه‌کار است؛ اما در تحقیقات سه دهه اخیر این ایده، موردنقد جدی قرار گرفته و برخی از پژوهشگران به این باور رسیدند که رهبران چین بیشتر تحت تأثیر نوعی از واقع‌گرایی به سبک چینی هستند. بر این مبنا نخبگان سیاسی چین همچنان علاقه‌مند به استفاده از زور در محیط بین‌الملل هستند (Scobell, 2002:3).

جانستون^۱ از جمله این نویسندگان بود که با بررسی سلسله مینگ (1368-1644) و سیاست‌های مائو در دوران معاصر به این نتیجه رسید که هیچ‌گونه تعصب صلح‌طلبانه در فرهنگ استراتژیک چین وجود ندارد و عموماً رهبران چین بر اساس آموزه‌های واقع‌گرایانه- که بخشی از آن ریشه در فرهنگ چین دارد- عمل کرده‌اند و اقدامات خود را با توسل به آموزه‌های کنفوسیوسی توجیه کرده‌اند. جانستون به این نتیجه رسید که دو فرهنگ استراتژیک چینی وجود دارد؛ یکی مجموعه‌ای نمادین یا آرمانی، متشکل از مفروضات و اولویت‌های رتبه‌بندی شده و دیگری مجموعه‌ای عملیاتی که مؤثر در انتخاب‌های استراتژیک در دوره مینگ و مائو بوده است. او پارادایم عملیاتی مؤثر در انتخاب‌های استراتژیک را فرهنگ استراتژیک نظامی باور (پارابلیوم ۲) نام‌گذاری کرد. بعدها اسکویل با انتقاد از جانستون، بیان داشت: «اگرچه در فرهنگ استراتژیک چین نوعی از دوگانگی مشهود است اما هر دو پارادایم بر رفتار رهبران و سیاستمداران چینی تأثیرگذار هستند و رهبران چین هر یک با توجه به تجربیات و گرایش‌های فکری و همچنین شرایط تاریخی که در آن حضور دارند، به یکی از این دو پارادایم گرایش پیدا می‌کنند.» (Johnston, 1995:61-64).

در پارادایم فرهنگ کنفوسیوسی جنگ به‌عنوان آخرین راه‌حل در نظر گرفته می‌شود و بر حل‌وفصل مناقشات از مسیر صلح‌آمیز تأکید می‌شود. بر این مبنا ارتش و نیروهای مسلح ابزاری برای مقابله با تهدیدات خارجی هستند که به‌صورت تدافعی و محدود به کار گرفته می‌شوند. پارادایم کنفوسیوسی از سه عنصر اصلی تشکیل شده است: عدم خشونت، تدافعی

1. Alastair Ain johnston

2. Parabellum

بودن و جنگ عادلانه. حضور این عناصر موجب شده است که رفتار چین در رابطه با استفاده قدرت نظامی محدود شود. جنبه تدافعی فرهنگ استراتژیک چین را می‌توان از دیوار بزرگ چین که در دوره کشورهای متخاصم (403 تا 221 قبل از میلاد) ساخته شد، به خوبی درک کرد. این دیوار بزرگ تا زمان سلسله مینگ (1368-1644)، خط مقدم دفاعی در برابر تهاجم خارجی بوده است (Feng, 2007:24-26). وی رولین^۱ و لیو ژونگ‌پینگ^۲ دو پژوهشگر برجسته در حوزه تفکر نظامی چین معتقدند: «استفاده دفاعی از ابزار نظامی ریشه در فرهنگ این کشور دارد.» این پژوهشگران معتقدند که چینی‌ها در طول تاریخ ترجیح داده‌اند با ساخت دیوار، سنگر و استحکامات به مقابله با مهاجمین بپردازند. آن‌ها معتقدند که این تمایل چینی‌ها ریشه در الزامات امنیتی یک جامعه کشاورزی و بی‌تحرك دارد (Johnston, 1995:65).

علاوه بر این، در سنت تاریخ‌نگاری چین توجه چندانی به تشریح جنگ‌ها و صحنه‌های نبرد نشده است و ادبیات غنی‌ای در این خصوص وجود ندارد. محققان از این کمبود در سنت تاریخ‌نگاری چین، صلح‌دوستی آن‌ها را استنتاج کرده‌اند. روبین هیگام^۳ و دیوید گراف^۴، معتقدند که علیرغم اهمیت جنگ‌های مسلحانه در تاریخ چین: «نوعی از ادبیات در چین وجود دارد که تمایل به نادیده گرفتن و کم‌ارزش شمردن نقش جنگ و نیروی نظامی دارد.» آثار مربوط به چین پیشامدرن بر صلح‌طلبی کنفوسیوسی و تعصبات ضد نظامی طبقه بروکرات تأکید کرده‌اند. تحقیر سرباز عمیقاً در سیستم ارزشی قدیمی چین ریشه دوانده است و می‌توان آن را از یک حکم قدیمی چینی به خوبی فهمید: «آهن خوب برای ساختن میخ استفاده نمی‌شود و از یک مرد خوب برای ساختن یک سرباز». اگرچه نخبگان کنفوسیوسی عموماً به جنگ تمایل نداشتند اما این بدان معنا نیست که آن‌ها به‌سادگی استفاده از ابزار نظامی را نادیده می‌گرفتند. به اعتقاد استراتژیست‌های سنتی چین، حتی زمانی که استفاده از زور اجتناب‌ناپذیر است، باید بر اساس معیارهای از پیش تعیین‌شده مورد استفاده قرار گیرد.

بر این اساس، هدف از به‌کارگیری نیروی نظامی مقابله با اشخاص یا گروهایی است که شرایط جنگی را ایجاد کرده و هارمونی را به خطر انداخته‌اند. در چنین شرایطی، حاکم حق استفاده از ابزار نظامی در چارچوب جنگ عادلانه را دارد. جنگ عادلانه، جنگی است که

1. Wei Rulin
2. Liu Zhongping
3. Robin Higham
4. David Graff

توسط حاکمی عادل و با تأیید فرمان آسمانی رهبری می‌شود و در این مسیر از حمایت مردم برخوردار است تا هارمونی و نظم را به جامعه بازگرداند. به همین جهت است که والدرون^۱ معتقد است که: «منافع متضاد و رقابت که توسط اندیشمندان غربی پذیرفته شده است برای اندیشمندان چینی تا اواخر قرن 19 امری ناشناخته محسوب می‌شد چراکه در فرهنگ چینی هارمونی جایگاه ویژه‌ای داشته است.» به بیانی دیگر، جنگ یک استثناء در روابط بین دولتی است که تنها در چارچوب اصول جنگ عادلانه و به‌منظور بازگرداندن هارمونی از آن استفاده می‌شود. (Feng, 2015:22-24).

پارادایم دوم فرهنگ استراتژیک چین نظامی باوری است. نظامی باوری از نظر جازستون ناشی از فهم و ادراک رهبران چین از مقوله جنگ می‌شود که بر سه اصل زیر استوار است: الف) جنگ و درگیری، بخش جدایی‌ناپذیری از روابط بین دولتی هستند. ب) درگیری با دشمن به احتمال زیاد یک بازی حاصل جمع صفر خواهد بود. ج) خشونت ابزاری مؤثر برای حل و فصل اختلافات بین دولتی است. به‌طور کلی پژوهشگران معتقد به نظامی باوری، به سه منبع مهم استناد کرده‌اند. منبع اول استناد به متون کلاسیک کهن چینی، از جمله آثار سنت کنفوسیوس-منسیوسی و بررسی عمیق‌تر مفاهیمی چون جنگ عادلانه و کوان بیان^۲ است. دومین منبع، بررسی مارکسیسم به‌عنوان ایدئولوژی رسمی در چین مدرن است که به اعتقاد این پژوهشگران موجب تشدید فرهنگ نظامی باور در چین شده است و سومین منبع، توجه به تجربه تاریخی چین خصوصاً در مواجهه با دولت‌های استعمارگر است. این پژوهشگران معتقدند که در متون کهن کنفوسیوسی، اهریمن ساختن از دشمن و توجیه تمامی ابزارها برای از بین بردن دشمن به‌خوبی توصیف شده است. بر این اساس رفتار دشمن «ذاتی» تلقی شده و چیزی جز از بین بردن کامل دشمن، تهدید را برطرف نمی‌کند. این ساختار «تصویری از موقعیت برای فرد و جامعه ایجاد می‌کند که سوژه را از محدودیت‌های اخلاقی رها می‌کند و اجازه می‌دهد بدون محدودیت با تهدید مقابله کند. تهدید بافتخار و بدون خجالت از بین می‌رود.» استفاده از نیروی نظامی در این شرایط با عنوان «دفاعی» و «کاملاً ضروری» توجیه می‌شود (Johnston, 1995:72).

فرهنگ استراتژیک چین و ابزار نظامی

عنوان	پارادایم کنفوسیوسی	پارادایم نظامی باوری
جنگ	امری استثنائی در روابط بین دولتی	امری معمول در روابط بین دولتی
شیوه به کارگیری ابزار نظامی	تدافعی	تهاجمی
محدودیت به کارگیری ابزار نظامی	استفاده در چارچوب اصول جنگ عادلانه	استفاده منعطف در چارچوب اصل کوان بیان
هدف	بازگرداندن هارمونی	نابودی منبع تهدید

مفهوم دیگری که در چارچوب پارادایم نظامی باوری به آن استناد می‌شود مفهوم «کوان بیان» است. اصل «کوان بیان» به معنای انعطاف‌پذیری تمام‌عیار است که ریشه در فرهنگ چین دارد؛ یعنی با توجه به تغییر مداوم موقعیت‌های درگیری، یک استراتژیست باید آماده سازگاری با خطرات و فرصت‌های احتمالی - که به صورت ناگهان ظاهر می‌شوند- را داشته باشد. استراتژیست را نمی‌توان با محدودیت‌های پیشینی سیاسی، نظامی یا اخلاقی محدود کرد. در واقع مفهوم کوان بیان، محدودیت‌های اصول صلح‌طلبی کنفوسیوسی را به‌عنوان قاعده‌های تصمیم‌گیری غیر خشونت‌آمیز برطرف می‌کند، زیرا ماهیت درگیری نظامی مستلزم پاسخی فراتر از پاسخ‌های ثابت به موارد خاص است. بر مبنای این اصل، هنگام مواجهه با حوادث پیش‌بینی نشده، هر اقدامی که دستیابی به اهداف را میسر می‌کند باید اتخاذ شود؛ پس بنابراین می‌توان استدلال کرد که جوهر انتخاب استراتژیک در متون نظامی، پیروزی بدون نبرد رودررو نیست، بلکه «پاسخ انعطاف‌پذیر به دشمن و در نتیجه ایجاد شرایط برای پیروزی» است (Johnston, 1995:102).

یک متن کهن چینی که سابقه آن به سلسله مینگ (1644-1368) بازمی‌گردد، این موضوع را به بهترین شکل بیان می‌کند: «در مورد شیوه به کارگیری ابزار نظامی، هیچ شکل ماندگاری در مورد حمله یا دفاع نباید وجود داشته باشد؛ هیچ قواعد پایداری در مورد متفرق سازی نیروها نباید وجود داشته باشد؛ هیچ حرکت جهت‌دار ثابتی نبایستی وجود داشته باشد چه در زمان پیش روی و چه در زمان عقب‌نشینی نیروها» (کتزنشتاین، 1390: 390). به‌طور کلی جنگ در چارچوب پارادایم نظامی باور، امری متداول در روابط بین دولتی محسوب می‌شود که به‌منظور رفع کامل منبع تهدیدزا، از آن استفاده می‌شود.

علاوه بر مفاهیم و آموزه‌ها، تجربه تاریخی چین نیز تأثیر زیادی در گرایش رهبران این کشور به آموزه‌های فرهنگ استراتژیک نظامی باور داشته است. چین تا پیش از دوران مدرن، برخلاف اروپا، هرگز بر مبنای تساوی متقابل با هیچ کشور دیگری به نحو پایدار مرزها برقرار نکرد. چین به‌طور سنتی روابط سلسله مراتبی بین مرکز (چین) و خراج‌گذاران آن در پیرامون خود را حفظ می‌کرد. برای چینی‌ها، این آرایش نشان‌دهنده نوعی «نظم طبیعی» بود. (کسینجر، ۱۳۹۵ : ۲۳). مواجهه چین با «دیگری» همان بربرهای اروپایی) - که به دلیل انقلاب صنعتی در جایگاه برتر صنعتی، اقتصادی و نظامی نسبت به چین قرار داشتند - در قرن 19 یک شوک روانی سنگین و تقریباً دائمی را برای چین به وجود آورد. این «دیگری» جدید فهمی از اقتدار سیاسی و نظم جهانی داشت که بسیار متفاوت از تفکر چینی بود. این رویارویی یک ضربه فکری-سیاسی بسیار سخت برای یک امپراتوری باستانی، مغرور و پرادعا با ادعاهای فضیلت سالاران کنفوسیوسی (Tellis et al., 2016:39). امپراتوری باشکوه چین از سال 1839 و با آغاز جنگ تریاک تحت فشار دولت‌های استعمارگر اروپایی به یک دولت تحقیرشده و نیمه استعماری مبدل شد. یادآوری شکوه گذشته چین و همچنین تبعات اجتماعی ارتباط فرهنگی و سیاسی این کشور با اروپا، موجب ایجاد یک مخمصه روانی برای مردم و دولت چین شد. روایت رسمی از تحقیر ملی، همراه با تأکید بر بازسازی جمعی و خودجوش ملت چین به بخش مهمی از خودانگاره مردم چین تبدیل شد.

این ایده که چین به جایگاه همیشگی خود به‌عنوان سرزمین میانه باز خواهد گشت - جایگاهی که توسط دولت استعمارگری چون ژاپن و انگلستان از آن محروم شده است - از اهمیت ویژه‌ای برای فهم سیاست خارجی و فرهنگ استراتژیک این کشور برخوردار است. موضوع بازگشت به جایگاه برجسته جهانی، تبدیل به منبع قدرتمندی برای تداوم نگرش‌ها و سیاست‌های بلندمدت در چین شده است که هم به‌عنوان یک هدف استراتژیک و هم به‌عنوان توجیهی برای رفتار دولت در داخل و خارج کشور عمل می‌کند و می‌تواند به حزب کمونیست چین در توجیه استفاده از ابزار نظامی به‌منظور رسیدن به مقاصد سیاسی کمک شایانی بکند (Tellis et al., 2016:37).

مناقشه دریای چین جنوبی

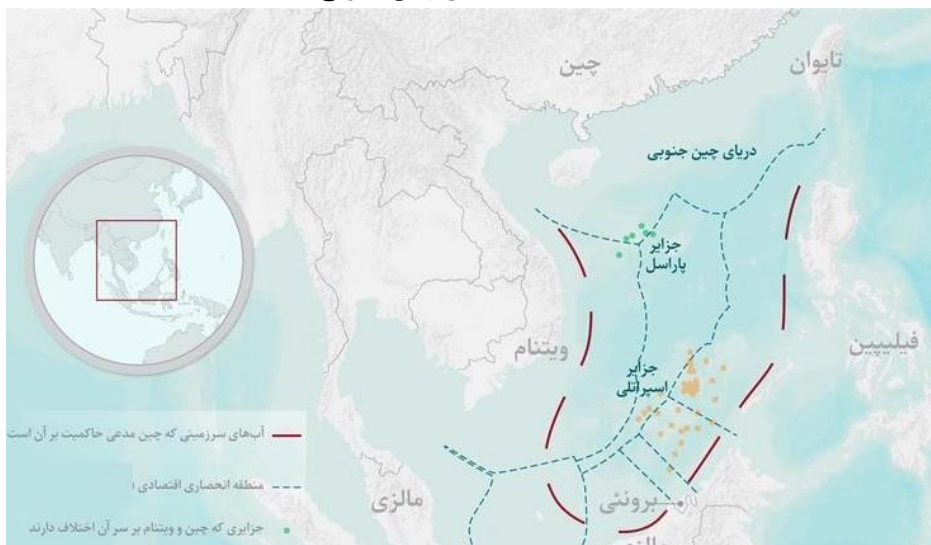
مناقشه دریای چین جنوبی یکی از مهم‌ترین مناقشات ژئوپلیتیکی در منطقه جنوب شرق آسیا است. این مناقشه، شامل ادعاهای همپوشانی شش دولت مبنی بر حق حاکمیت ارضی و

حقوق دریایی در منطقه دریای چین جنوبی است. علاوه بر کشورهای مدعی، ایالات متحده به عنوان تضمین کننده امنیت در منطقه به صورت غیرمستقیم در این مناقشه حضور دارد. دریای چین جنوبی مساحتی به وسعت یک میلیون و چهارصد هزار مایل مربع را در برمی گیرد که یک سوم کشتیرانی جهان به ارزش 5 تریلیون دلار از آن عبور می کند. این منطقه محدوده های بزرگ ماهیگیری را پوشش می دهد و سهم مهمی در امنیت غذایی میلیون ها نفر در آسیای جنوب شرقی دارد. علاوه بر این، تخمین زده می شود که دریای چین جنوبی دارای 190 تریلیون فوت مکعب گاز طبیعی و 11 میلیارد بشکه نفت است که احتمالاً هنوز کشف نشده است. نحوه توزیع این منابع، علاوه بر تأثیر بر امنیت اقتصادی دولت های پیرامونی، بر ژئوپلیتیک منطقه نیز تأثیرگذار خواهد بود (Field, 2018: 16). این منطقه، نقطه ای است که پارامترهای «جنگ سرد جدید» چینی-آمریکایی در آن نمایان می شود و تلاش نهایی چین برای برتری ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک بر ایالات متحده عملیاتی می شود. اولین بار فرمانده سابق نیروی دریایی ایالات متحده در منطقه اقیانوس آرام، دریاسالار هری هریس، عبارت «دیوار بزرگ شنی» را برای منطقه دریای چین جنوبی استفاده کرد. از نظر او دولت چین در تلاش است تا یک حلقه محافظتی و تدارکاتی در اطراف قلمرو سرزمینی چین در دریا ایجاد کند تا همان گونه که دیوار بزرگ چین سال ها وظیفه حفاظت از سرزمین چین را در خشکی داشته است، این حلقه دفاعی در دریا از سرزمین چین محافظت کند؛ بنابراین این منطقه جایگاه ویژه ای در استراتژی های دفاعی چین، به ویژه در ارتباط با رقابت با ایالات متحده برخوردار است.

دولت چین در بیانیه ای رسمی درباره وضعیت دریای چین جنوبی اعلام کرده است که جزایر این منطقه، شامل جزایر دونگشا^۱، شیشا^۲، ژونگشا^۳ و نانشا^۴ به دولت چین تعلق دارد، این در حالی است که از منظر غرب این ادعا خلاف حقوق بین الملل است؛ چراکه کنوانسیون حقوق دریاهای، ادعاهای تاریخی را به رسمیت نمی شناسد. این تصویر متضاد، منعکس کننده تضاد بین نگاه چینی و غربی درباره تعریف حاکمیت است. دولت چین حاکمیت خود بر این منطقه را بر اساس ارزش های چینی و آسیایی توجیه می کند، این در حالی است که دولت های غربی و هم سایه چین با تأکید بر حقوق بین الملل - که برآمده از سیستم و ستفالیایی است - ادعاهای این کشور را ناموجه تلقی می کنند (Jacques, 2009:328).

-
1. Dongsha Islands
 2. Xisha Islands
 3. Zhongsha Islands
 4. Nansha Islands
 5. UNCLOS

نقشه مناقشه دریای چین جنوبی



منبع: خبرگزاری آناتولی

با آغاز رهبری دنگ شیائوپینگ، سیاست خارجی انقلابی و تجدیدنظرطلبانه مائو که موجب بدبینی دولت‌های هم‌سایه به این کشور شده بود کنار گذاشته شد. در این دوران توسعه و اصلاحات اقتصادی در صدر اهداف دولت چین قرار گرفت و آموزه‌های کنفوسیوسی همچون صلح‌دوستی جای خود را به شعارهای انقلابی مائو داد. در این دوران، با توجه به ضرورت یافتن اصلاحات اقتصادی و نیاز این کشور به جذب سرمایه‌گذاری خارجی، دنگ شیائوپینگ تلاش کرد تا اختلافات با دولت‌های هم‌سایه را موقتاً نادیده بگیرد و دستور کار مشترکی برای پیشبرد توسعه اقتصادی در منطقه ارائه کند. او رسیدگی به این اختلافات را به نسل‌های آینده واگذار کرد. از زمانی که چین در دهه‌های 1970 و 1980 وارد روابط دیپلماتیک با کشورهای آسیای جنوب شرقی شد، شعار کم‌رنگ کردن اختلافات و تلاش برای توسعه مشترک به‌عنوان راهبرد اصلی دولت چین در ارتباط با کشورهای آسه آن معرفی شد. در چارچوب همین سیاست، چین و آسه آن در سال 2002 بیانیه مشترکی تحت عنوان برنامه اجرایی¹ در خصوص مناقشه دریای چین جنوبی امضا کردند. بااینکه این بیانیه مشترک منجر به حل به حل و فصل مناقشه نشد اما چارچوبی برای مدیریت تنش میان دولت‌های درگیر در مناقشه را مشخص کرد. دوره 2002-2009 پس از امضای بیانیه

مشترک، یک دوره صلح در دریای چین جنوبی ایجاد شد و هیچ درگیری مهمی بین طرف‌های درگیر مشاهده نشد. باین‌حال، پس از سال 2009، چند حادثه دریایی بین چین و ویتنام و چین و فیلیپین اتفاق افتاد که مجدداً تنش را بین دولت‌ها مدعی شعله‌ور کرد. سال 2012 دولت چین اولین بار بعد از 1948 به صورت رسمی نقشه ادعایی خود از دریای چین جنوبی تحت عنوان 9 خط منقطع را منتشر کرد. این اقدام دولت چین توسط بسیاری از کارشناسان به‌عنوان نشانه‌ای از قاطعیت فزاینده چین در رابطه با مناقشه دریای چین جنوبی تلقی شد که با روی کار آمدن شی جین‌پینگ در سال 2013 هم‌زمان شد. هجدهمین کنگره حزب کمونیست در نوامبر 2012 رهبری را موظف می‌کرد که چین را به یک قدرت دریایی تبدیل کند. در نتیجه، به سازمان‌های دولتی بودجه کافی به‌منظور ساخت و نگهداری جزایر مصنوعی و پایگاه‌های دریایی دور از خانه اختصاص داد. نیروی دریایی، گارد ساحلی و نیروهای شبه‌نظامی دریایی گسترش یافتند. این پیشرفت، نیروهای چینی را قادر ساخته‌اند تا با قدرت در بخش‌های مورد مناقشه دریای چین جنوبی مستقر شوند (Sinaga, 2015:135).

در دوران رهبری شی جین‌پینگ در خصوص مناقشه دریای چین جنوبی، تصمیمات سیاسی جسورانه‌ای گرفته شد که با مشی رهبران پیشین تطابق نداشت. به‌عنوان مثال، در سال 2014، چین یک سکوی حفاری را در منطقه اقتصادی انحصاری ادعایی ویتنام مستقر کرد که باعث ایجاد یک بحران بزرگ در روابط چین و ویتنام شد. مهم‌تر از آن، از اواخر سال 2013، چین شروع به تبدیل هفت جزیره مرجانی تحت کنترل خود در جزایر اسپراتلی به جزایر مصنوعی کرد. رشته اقدامات ساخت جزایر مصنوعی، مهم‌ترین نشانه تغییر سیاست چین در دوره شی جین‌پینگ است. در واقع، شی جین‌پینگ به‌طور ضمنی در گزارش خود به کنگره نوزدهم حزب، «ساخت جزایر دریای چین جنوبی» را از جمله دستاوردهای کلیدی خود معرفی کرد. هم‌زمان با اتخاذ سیاست‌های تهاجمی توسط دولت چین پیرامون مناقشه دریای چین جنوبی، پیام‌های روشنی از حسن نیت و همکاری به کشورهای جنوب شرقی آسیا ارسال شد. مهم‌ترین پیام ابتکار «کمر بند اقتصادی جاده ابریشم» بود که در اکتبر 2013 اعلام شد و بعدها با عنوان ابتکار «یک کمر بند، یک راه» شناخته شد (Nie, 2016:423).

به‌طور کلی دولت چین در ارتباط با مناقشه دریای چین جنوبی، دو استراتژی تعویق¹ و سلامی² را به‌منظور دستیابی به اهداف و مدیریت تنش با هم‌سایگان در پیش گرفته است.

1. delay

2. salami-slice strategy

استراتژی‌هایی که به شکلی جدی‌تر در دوره رهبری شی جین‌پینگ پیگیری شده است. از آنجایی که گذشت زمان می‌تواند ادعاهای یک دولت بر سرزمین مورد مناقشه را تقویت کند، دولت چین تلاش می‌کند با استفاده از استراتژی تعویق، مدارک لازم جهت اثبات حاکمیت خود بر منطقه را به دست آورده و تنش با دیگر دولت‌ها را مدیریت کند (Fravel, 2011: 298). علاوه بر استراتژی تعویق، دولت چین از استراتژی سالامی در ارتباط با دولت‌های همسایه استفاده می‌کند. این تاکتیک عبارت است از به‌کارگیری مجموعه‌ای از اقدامات کوچک که هیچ‌کدام به‌خودی‌خود تأثیر چندانی در واقعیت میدان ندارند اما انباشت این اقدامات در طول زمان به یک تغییر استراتژیک بزرگ منجر خواهد شد (Chan, 2015: 43).

هدف از این استراتژی تغییر واقعیت‌ها در میدان، جمع‌آوری تدریجی شواهد در مورد حضور پایدار چین در دریای چین جنوبی و در نتیجه تحکیم ادعاهای این کشور در منطقه است. اقداماتی که به تدریج انباشته می‌شوند و به‌خودی‌خود اقدام جنگی محسوب نمی‌شوند اما انباشته شدن آن‌ها می‌تواند یک چالش استراتژیک اساسی برای وضعیت موجود در دریای چین جنوبی ایجاد کند (Haddick, 2012). اقدامات دولت چین در چارچوب استراتژی سالامی، شامل ساخت جزایر مصنوعی، بهره‌برداری از منابع غذایی و انرژی در مناطق مورد مناقشه و در نهایت ایجاد درگیری‌های مقطعی می‌شود. باینکه ساخت جزایر مصنوعی به‌خودی‌خود نمی‌تواند عملی غیرقانونی تلقی شود، اما این جزایر عمده‌تاً در مناطق انحصاری اقتصادی^۱ مورد ادعای دیگر دولت‌ها ساخته می‌شود. ساخت جزایر مصنوعی این امکان را به چین می‌دهد تا علاوه بر افزایش برد عملیاتی نیروی نظامی و ناوگان ماهیگیری، موقعیت خود در مذاکرات دو جانبه را ارتقا دهد. دولت چین تلاش می‌کند از ماهیگیران به‌عنوان ابزاری کارآمد در اثبات ادعاهای خود استفاده کند. به این منظور دولت چین با پرداخت یارانه سوخت و تأمین امنیت کشتی‌های ماهیگیری از ماهیگیران چینی حمایت می‌کند و از این طریق تلاش می‌کند با افزایش برد عملیاتی ناوگان ماهیگیری، حضور خود در منطقه را افزایش دهد؛ از سویی دیگر ماهیگیران سایر کشورها را به دلیل حضور در مناطق مورد ادعای چین بازداشت می‌کند و برای آزادی آن‌ها جریمه‌های سنگینی طلب می‌کند (Zhang, 2015:11).

سیاستی مشابه به حمایت ماهیگیران، در قبال شرکت‌های استخراج انرژی اجرا می‌شود. در سال 2012، شرکت ملی نفت فلات قاره چین اعلام کرد که میدان‌ها نفتی واقع در آب‌های مورد ادعای ویتنام برای شرکت‌های خارجی به‌منظور اکتشاف و توسعه باز است.

علاوه بر این، چین در زمینه اکتشاف و استخراج نفت و گاز طبیعی، در موارد متعددی بر شرکت‌های انرژی خارجی که قصد تجارت با ویتنام یا فیلیپین را داشتند، فشار آورده است و تلاش کرده با ایجاد موانع، آن‌ها را از سرمایه‌گذاری در این مناطق منصرف کند. در سال 2014، زمانی که یک شرکت چینی، با ایجاد یک سکوی نفتی، حفاری در آب‌های موردادعای ویتنام را آغاز کرد، تنش بین ویتنام و چین به بالاترین سطح خود رسید (Fravel, 2012:303). در درگیری‌های مستقیم دریایی که بر سر محدوده‌های صید ماهی و استخراج انرژی صورت گرفته است، ارتش آزادی‌بخش نقش محدودی ایفا کرده است.

عموم این درگیری‌ها میان گارد ساحلی چین و نظامیان یا ماهیگیران سایر کشورها به وقوع پیوسته است. به‌رغم برگزاری رزمایش‌های متعدد نظامی، دولت چین در استفاده از نیروی دریایی ارتش آزادی‌بخش، بسیار محافظه‌کار بوده است که نشان‌دهنده نقش ثانویه و غیرمستقیم نیروی نظامی در استراتژی تعویق است. همین مسئله باعث شده تا برخی کارشناسان نظامی درگیری در این منطقه را «جنگ بدون دود سلاح» بنامند (Martinson, 2015; Khaliq, 2022). دولت چین عمدتاً از ابزار دیپلماسی برای مدیریت تنش با همسایگانش استفاده کرده است. مناقشه دریای چین جنوبی می‌تواند مانند هر مناقشه دیگری با استفاده از ابزارهای دیپلماتیک و یا با مراجعه به سازمان‌های حقوقی بین‌المللی، به صورت مسالمت‌آمیز حل‌وفصل شود؛ اما با اینکه این کشور به صورت رسمی بر حل‌وفصل مسالمت‌آمیز مناقشه از مسیر مذاکره و حقوق بین‌الملل تأکید داشته است، در عمل هیچ‌گاه روند این مذاکرات منجر به یک توافق جامع میان دولت‌های درگیر در مناقشه نشده است. مذاکراتی که بعد از طرح دعوی دولت فیلیپین علیه چین در دادگاه بین‌المللی، پیچیدگی‌های بیشتری را برای دیپلماسی دولت چین به وجود آورد پیدا کرد (Fravel, 2011:296-313).

تحلیل رفتار چین

هم‌زمان با رهبری شی جین‌پینگ، ایده‌های کنفوسیوسی چون «توسعه هارمونیک و صلح‌آمیز» به حاشیه رفت و مفهوم «رویای چینی» به‌عنوان ایده اصلی رهبری جدید مطرح شد. ایده رویای چینی اهمیتی مشابه با ایده «مبارزه طبقاتی» مائو، «مدرنیزاسیون» دنگ و «توسعه صلح‌آمیز» هو جین‌تائو دارد. شی جین‌پینگ در مصاحبه با وال استریت ژورنال در سال 2015 بیان داشت که ایده رویای چینی از دو مفهوم تاریخ و واقعیت تشکیل شده است. منظور از تاریخ، عظمت و شکوه گذشته چین است؛ شکوهی که در قرن 19 و اوایل قرن 20 با مداخلات و تجاوزهای دولت‌های امپریالیستی غربی و ژاپن از دست رفت و موجب شد تا

چین علاوه بر از دست دادن جایگاه و اعتبار بین‌المللی خود بخشی از سرزمین‌های خود را نیز از دست بدهد؛ اما مفهوم واقعیت اشاره به وظیفه مهم حزب کمونیست چین دارد تا رویای کشور قدرتمند را به واقعیت تبدیل کند (Bhattacharya, 2019:249).

مفهوم رویای چینی ارتباط تنگاتنگی با ناسیونالیسم چینی دارد. ناسیونالیسم چینی عبارت است از رابطه‌ای بین احساس غرور، ناامیدی و امید مردم به آینده چین؛ احساس غرور از گذشته‌ای پرافتخار و امید به بازیابی شکوه و عظمت گذشته. هدف ناسیونالیسم چینی، حفظ استقلال ملی و حاکمیت ارشی است که هدفی پایدار برای دولت‌ها و رهبران مختلف چین بوده است. رفتار دولت چین در سال‌های اخیر نشان‌دهنده این واقعیت است که شی جین‌پینگ، نوعی از ناسیونالیسم چینی را در هسته رهبری خود قرار داده است که فعالانه در مسیر میهن‌پرستی و غرور حرکت می‌کند. پیش از به‌کارگیری مفهوم رویای چینی توسط شی، این مفهوم توسط لیو مینگ‌فو، سرهنگ بازنشسته ارتش چین مطرح شده بود. وی بیان داشت که چین با پرورش روحیه رزمی و افزایش قدرت نظامی در کنار انباشت ثروت می‌تواند مجدداً به‌عنوان قدرتمندترین کشور دنیا ظاهر شود. تعریف لیو مینگ‌فو از رویای چینی با بیانی دیگر توسط جین‌پینگ تکرار شد. او بیان داشت که برای دستیابی به هدف احیای بزرگ ملت چین، علاوه بر یک کشور مرفه، به یک ارتش قوی نیز نیازمندیم (Field, 2018:10).

بنابر این می‌توان نتیجه گرفت که ایده رویای چینی، ترکیبی از شکوفایی اقتصادی و افزایش قدرت نظامی است. ایده رویای چینی به دو دلیل قرابت زیادی با پارادایم نظامی باور دارد. دلیل اول ناشی از تأکید شی جین‌پینگ بر بازگشت به دوران شکوه و عظمت چین است؛ دورانی که چین به‌عنوان قدرتمندترین دولت جهان شناخته می‌شده. ایده بازگشت به دوران شکوه می‌تواند توجیه‌کننده استفاده از ابزار نظامی برای دولت چین باشد. دلیل دوم اهمیت یافتن ابزار نظامی در ایده رویای چینی است. بر این اساس دولت چین برای بازگشت به دوران شکوه خود و تبدیل شدن به‌عنوان قدرت اول نظام بین‌الملل، علاوه بر قدرت اقتصادی یک نیروی نظامی قدرتمند نیز احتیاج دارد؛ و ابزار نظامی در چارچوب این ایده، ابزاری تأثیرگذار شناخته می‌شود.

نکته دیگری که باید در تحلیل فرهنگ استراتژیک چین به آن اشاره شود، تفاوت سیاست‌های اعمالی و اعلامی دولت چین در خصوص مناقشه دریای چین جنوبی است. با اینکه بعد از پیروزی شی جین‌پینگ شاهد تغییر سیاست‌های اعمالی دولت چین در موضوع

مناقشه دریای چین جنوبی بوده‌ایم، اما سیاست‌های اعلامی این کشور که در بیانیه‌های رسمی و کتاب سفید متجلی شده است، تغییری نکرده است. شی جین‌پینگ نیز همچون رهبران گذشته، بر حل و فصل مسالمت‌آمیز مناقشه از مسیر دیپلماسی و گفت‌وگو، بر مبنای حقوق بین‌الملل تأکید کرده است که کاملاً منطبق بر آموزه‌های کنفوسیوسی است. حتی نظامی سازی منطقه در بیان رسمی مقامات چینی به عنوان عملی تدافعی و در چارچوب اصول و ارزش‌های کنفوسیوسی تفسیر می‌شود؛ برای نمونه وو سیچون، مدیر مؤسسه دریای چین جنوبی، اعلام کرد که چین مجبور است جزایر مصنوعی را برای دفاع از خود ایجاد کند؛ چراکه همکاری دفاعی ایالات متحده با فیلیپین موجب می‌شود که چین در مرزهای خود احساس ناامنی کند. در همین راستا در ژانویه 2016، دریا سالار و شنگلی، رئیس نیروی دریایی چین، به طور مشابه اعلام کرد: اقدامات دفاعی ضروری در منطقه اسپراتلی، به معنای نظامی کردن منطقه نیست. این که از تجهیزات نظامی مستقر در این جزایر استفاده شود یا خیر، بستگی به میزان تهدید از سوی طرف مقابل خواهد داشت. (Lagrone, 2016; paul, 2016).

با این حال طرح دعوی دولت فیلیپین علیه دولت چین در دیوان بین‌المللی دادگستری، چالش بزرگی را برای سیاست‌های اعلامی این کشور به وجود آورد. دیوان در سال 2016 به شکل قابل ملاحظه‌ای به نفع دولت فیلیپین رأی داد. در این رأی با اینکه مالکیت هیچ‌یک از طرفین بر جزایر و سخره‌ها تثبیت نشد، اما ادعاهای تاریخی چین در خصوص مالکیت بر جزایر از سوی دادگاه مورد پذیرش قرار نگرفت. این چالش حقوقی، عدم تناسب سیاست‌های اعلامی و اعمالی دولت چین را بیش از پیش عیان کرد و نشان داد دستگاه دیپلماسی چین سیاست مبهم و دوپهلویی را قبال حل مسالمت‌آمیز مناقشه دریای چین جنوبی در پیش گرفته است. در گفتمان رسمی دولت چین بر عزم و اراده کشور بر حل و فصل اختلافات از طریق گفت‌وگو و دیپلماسی تأکید می‌شود، اما برخلاف این تأکیدات لفظی، عملاً مسیر مذاکرات در مجامع چندجانبه از سوی دولت چین مسدود می‌شود و مذاکرات دوجانبه هم به جهت طرح برخی از شروط از سوی دولت چین با موانع جدی روبه‌رو می‌شود؛ بنابراین به‌رغم حضور پررنگ آموزه‌های کنفوسیوسی در سیاست‌های اعلامی دولت چین، این سیاست‌ها بروز و ظهور قابل توجهی در سیاست‌های اعمالی این کشور نداشته است.

با اینکه ارزش‌های کنفوسیوسی در سیاست‌های اعمالی دولت چین حضور کم‌رنگی دارد اما باید به این نکته اذعان داشت که ارزش‌های کنفوسیوسی در محدود کردن رفتار چین در

قبال مناقشه تأثیرگذار بوده است. این تأثیر تا جایی است که به‌رغم برتری نظامی قابل توجه چین نسبت به رقبایش، این کشور در استفاده از ابزار نظامی - خصوصاً ارتش آزادی‌بخش - بسیار محتاطانه عمل کرده است. با اینکه نیروی دریایی چین، به‌صورت منظم، مانورهای نظامی در منطقه اجرا می‌کند اما به‌ندرت می‌توان ردپای حضور ارتش آزادی‌بخش را در درگیری‌های مستقیم مشاهده کرد. عموم درگیری‌ها در دریای چین جنوبی، میان سازمان‌های غیرنظامی چون گارد ساحلی چین و نظامیان یا ماهیگیران سایر کشورها به وقوع پیوسته است. در واقع، عدم دخالت نیروهای نظامی رسمی در درگیری‌های مستقیم را می‌توان به‌عنوان تحقق هنجار کنفو سیو سی «عدم استفاده از ابزار نظامی» در درگیری‌های بین‌دولتی تلقی کرد اگرچه بسیاری از قایق‌های گارد ساحلی چین مسلح هستند و از تاکتیک‌های خشونت‌آمیز برای ارباب و تعقیب متجاوزان استفاده می‌کنند.

نتیجه

برخی از پژوهشگران و سیاستمداران چینی به این واقعیت اذعان دارند که فرهنگ استراتژیک چین به‌صورت گسترده به‌عنوان یک بعد کلیدی در استراتژی و سیاست خارجی این کشور حضور دارد و سیاست خارجی این کشور را نمی‌توان بدون فلسفه و جهان‌بینی خاص چینی مورد پژوهش قرارداد. در این پژوهش، مناقشه دریای چین جنوبی به‌عنوان یک نمونه عینی برای بررسی فرهنگ استراتژیک چین مورد مطالعه قرار گرفت؛ تا از این طریق تأثیر مؤلفه‌های فرهنگی تأثیرگذار بر رفتار و سیاست‌های دولت چین در قبال این مناقشه به محک آزمون گذاشته شود. در چین امروزی دو پارادایم فرهنگ استراتژیک وجود دارد: پارادایم کنفو سیو سی با تأکید بر استفاده حداقلی از ابزار نظامی، در صدد حل مناقشات از مسیرهای صلح‌آمیزی است؛ و پارادایم «نظامی باور» با برداشت «حاصل جمع صفر و یک» از مناقشات بین‌المللی، استفاده از ابزار نظامی به‌منظور پیشبرد اهداف امنیتی را توصیه می‌کند. پارادایم کنفوسیوسی و نظامی باور برای نفوذ بر سیاست خارجی چین با یکدیگر رقابت می‌کنند.

تا پیش از به قدرت رسیدن شی جین‌پینگ، رهبران چین تلاش می‌کردند تا با تأکید بر آموزه‌های کنفوسیوسی همچون هارمونی و توسعه صلح‌آمیز، وجه‌ای صلح‌طلب و غیرانقلابی از دولت چین به نمایش بگذارند و از این طریق شرایط را برای تسریع توسعه اقتصادی فراهم کنند. در این دوران دولت چین با امضای بیانیه مشترک با دولت‌های آسه آن، تلاش کرد تا تنش در دریای چین جنوبی را مدیریت کند. این رویکرد با فراز و فرودهایی تا سال 2012

ادامه داشت؛ هم‌زمان با ریاست جمهوری شی جین‌پینگ، سیاست‌های اعمالی دولت چین در قبال مناقشه شاهد تغییرات عمده‌ای بود. در این زمان، ایده «رویای چینی» جایگزین «توسعه صلح‌آمیز» شد و دولت چین اقدام به ساخت جزایر مصنوعی و نظامی سازی منطقه کرد که با مشی رهبران پیشین و همچنین آموزه‌های کنفوسیوسی تطابق چندانی نداشت. با توجه به اهمیت یافتن مفهوم پادشاهی میانه و قدرت نظامی به‌عنوان دو مفهوم کلیدی ایده «رویای چینی»، می‌توان نتیجه گرفت که رهبری جدید، گرایش بیشتری به فرهنگ استراتژیک نظامی باور دارد. این گرایش در سیاست‌های اعمالی دولت چین در خصوص مناقشه دریای چین جنوبی که شامل ساخت جزایر مصنوعی و نظامی سازی منطقه می‌شود، امری مشهود است.

برخلاف سیاست‌های اعلامی، سیاست‌های اعلامی دولت چین هم‌زمان با ریاست شی جین‌پینگ تغییرات عمده‌ای را نشان نمی‌دهد. دولت چین همچنان بر حل و فصل مناقشه از مسیر دیپلماسی و بر مبنای حقوق بین‌الملل تأکید می‌کند. با این حال دولت چین از ابزار دیپلماسی به‌منظور پیشبرد استراتژی تعویق و کنترل تنش استفاده کرده است. این موضوع به‌خوبی در رویکرد چین در قبال طرحی دعوی حقوقی فیلیپین علیه چین مشهود است؛ بنابراین، با اینکه لحن بیانیه‌های رسمی و دیپلماتیک دولت چین منطبق بر آموزه‌های پارادایم کنفوسیوسی است اما اقدامات دستگاه دیپلماسی چین تطابقی با آموزه‌های کنفوسیوسی ندارد. با این وجود نکته اذعان داشت که آموزه‌های فرهنگ کنفوسیوسی در محدود کردن و کنترل رفتار چین در مناقشه دریای چین جنوبی نقش مهمی داشته است و وجود برتری قابل‌ملاحظه دولت چین نسبت به رقبای منطقه‌ای، در استفاده از ابزار نظامی، سیاستی محافظه‌کارانه در پیش گرفته و به‌ندرت از ارتش آزادی‌بخش در درگیری‌ها استفاده می‌کند.

منابع و مأخذ

فارسی

- کترزشتاین، پیترو. جی (1390). فرهنگ امنیت ملی. ترجمه محمدهادی سمتی. تهران. پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- محمدی، احسان (1401). نقش فرهنگ استراتژیک چین در سیاست خارجی این کشور: مطالعه تطبیقی مائوتسه تونگ و دنگ شیائو پینگ. پایان نامه کارشناسی ارشد، گروه مطالعات منطقه دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه.
- مشیرزاده، حمیرا و کافی، مجید (1395)، «نگاهی دیگر به مبانی جمهوری اسلامی ایران: فرهنگ راهبردی در دهه 1358-1368»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین الملل، شماره 35. صص 1-30

لاتین

- Bhattacharya, Abanti. (2019). "Chinese Nationalism Under Xi Jinping Revisited". *India Quarterly*. Volume 75. Pp246-252.
- Blanchard, Ben. (2022). China announce South China Sea drills close to Vietnam coast. Reuters. <<https://www.reuters.com/world/china-announces-south-china-sea-drills-close-vietnam-coast-2022-03-05>> (Accessed 30 November 2022)
- Chan, I. Li, M. (2015): "New Chinese Leadership, New Policy in the South China Sea Dispute?" *Journal of Chinese Political Science*, vol. 20, pp. 35-50.
- Chubb, Andrew. (2019). Xi Jinping and China's maritime policy. Brookings. <<https://www.brookings.edu/articles/xi-jinping-and-chinas-maritime-policy/>> (Accessed 9 November 2022)
- Dai, Bingguo. (2010). Stick to the Path of Peaceful Development. *China Daily*. <http://www.chinadaily.com.cn/opinion/2010-12/13/content_11690133.htm> (Accessed 30 November 2022)
- Desch, Michael. (1998) "Culture clash: assessing the importance of ideas in security studies". *International Security*. Vol 23. pp 141-170.
- Feng, Huiyun. (2007). *Chinese Strategic Culture and Foreign Policy Decision-Making Confucianism, leadership and war*. London. Routledge.
- Fravel, Taylore. (2012): 'The South China Sea Oil Card.' *The Diplomat*. <<https://thediplomat.com/2012/06/the-south-china-sea-oil-card/>> (Accessed 12 November 2022).
- Fravel, Taylore (2011). "China's Strategy in the South China Sea". *contemporary southeast Asia*. Vol 33. pp 292-319.
- Field, Lydia. (2018). *The Chinese Dream: Cultivating Expansionist Chinese Nationalism in the South China Sea and the Role of Weibo*. Senior Honors Thesis. The University of North Carolina.
- Haddick, Robbert. (2012): *Salami Slicing in the South China Sea*. *Foreign Policy*. <<http://foreignpolicy.com/2012/08/03/salami-slicing-in-the-south-china-sea>> (Accessed 29 November 2022).
- Heydarian, Richard. (2021). "Asia's new battleground: The South China Sea and the Future of Global Order". *Aspenia online*. <<https://aspensiaonline.it/asias-new-battleground-the-south-chia-sea-and-the-future-of-global-order>>. (Accessed 18 November 2022)
- Jacques, Martin (2009). *When China rules the world: the rise of the middle kingdom and the end of the Western world*. London: Penguin,
- Johnston, Alastair Iain. (1995). *Cultural Realism: Strategic Culture and Grand Strategy in Chinese History*. New Jersey: Princeton University Press.
- Kang, David. (2003): "Getting Asia Wrong: The Need for New Analytical Frameworks." *International Security*. Vol. 27. pp. 57-85.

- Khaliq, Riyaz. (2022). "China launches military drill in South China Sea". Anadolu Agency. <<https://www.aa.com.tr/en/asia-pacific/china-launches-military-drill-in-south-china-sea/2516923>>. (Accessed 30 November 2022).
- Kuhn, Robert L. (2013) Xi Jinping's Chinese Dream. NewYork Times. <<https://www.nytimes.com/2013/06/05/opinion/global/xi-jinpings-chinesedream.html>>. (Accessed 18 November 2022).
- Liu, Tiewa. (2014). Chinese Strategic Culture and the Use of Force: moral and political perspectives. Journal of countemporary china. Vol 23. pp 556-574.
- Lagrone, Sam. (2016). Head of Chinese Navy Defends South China Sea Moves in Teleconference with CNO Richardson. <<https://news.usni.org/2016/01/20/head-of-chinese-navy-defends-south-china-sea-moves-in-teleconference-with-cno-richardson>> (Accessed 29 November 2022).
- Mahnken, Thomas G. (2011). Secrecy and stratagem: Understanding Chinese strategic Culture. published by Lowy institute for international policy
- Mearsheimer, John. (2006): "China's Unpeaceful Rise". Current History. Vol 105. pp. 160-162.
- Martinson, Ryan. (2015). China's Second Navy United States Naval Institute. <<http://www.usni.org/magazines/proceedings/2015-04-0/chinas-second-navy>> (Accessed 30 November 2022).
- Neill, Alexander. (2020). South China Sea: what is china's plan for its greatwall of sand. BBC English. <<https://www.bbc.com/news/world-asia-53344449>>. (Accessed 3 December 2022).
- Nie, Wenjuan. (2016). "Xi Jinping's Foreign Policy Dilemma: One Belt, One Road or the South China Sea?". Contemporary Southeast Asia. Vol 38. pp. 422-444
- Prosekov, Sergei. (2018). "Confucianism and Its Influence on Deng Xiaoping's Reforms". Third International Conference on Contemporary Education. Social Sciences and Humanities. Atlantis press. Vol 233. pp 9-16.
- Rosyidin, Mohamad. (2016). "China's Strategic Culture and the Challenge of Security Management in the South China Sea Dispute". Jornal of East Asia. Vol 34. pp 1-13.
- ozman, Gilbert. (2015). Misunderstanding Asia: International Relations Theory and Asian Studies over Half a Century. New York. Palgrave Macmillan.
- Scobell, Andrew. (2002). "strategic culture and china". Published by Strategic Studies Institute US Army War College.
- Simalcik, Matej (2020). "China and the South China Sea Conflict: A Case for Confucian Strategic Culture". The Journal of Indian and Asian Studies Vol 1. pp 1-33.
- Simalcik, Matej (2016). Confucianism in Chinese Foreign Policy a Strategic-Cultural Analysis of the South China Sea Dispute. University of Groningen. Faculty of Arts Department of International Relation.
- Sinaga, Lidya C. (2015). "China's Assertive Foreign Policy in South China Sea under Xi Jinping: Its Impact on United States and Australian Foreign Policy". Journal of ASEAN Studies. Vol. 3. pp 133-149.
- Tellis, A, & Szalwinski, A, & Wills, M, (2016). understanding strategic cultures in the Asia-Pacifc. Washington D.C. The National Bureau of Asian Research
- Tianbiao, Zhu. (2001). "Nationalism and Chinese Foreign Policy" China Review. Vol 1. pp. 1-27.
- Ume Farwa. (2018). "Belt and Road Initiative and China's Strategic Culture". Strategic Studies, Vol 38. pp 40-56.

23 □ مناقشه دریای چین جنوبی از منظر فرهنگ استراتژیک (2021-2002)

- Watkins, Derek. (2016): What China Has Been Building in the South China Sea. New York Times.
<<https://www.nytimes.com/interactive/2015/07/30/world/asia/what-china-has-been-building-in-the-south-china-sea.html>>. (Accessed 5 December 2022).
- Wang, Zheng. (2014). "The Chinese Dream: Concept and Context". Journal of Chinese Political Science. Vol 19. pp 1-13.
- Yahuda (2013): "China's New Assertiveness in the South China Sea." Journal of Contemporary China, Vol. 22. pp. 446-459.
- Zhang, Hongzhou. (2015): China's Fishing Industry: Current Status, Government Policies, and Future Prospects. Paper presented at conference China as a "Maritime Power", pp.1-34.